

مقایسه تربیت فرزند در شاهنامه و تربیت فرزند در عصر حاضر

صدیقه میرخلفزاده

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

با مقایسه نحوه تربیت فرزند در شاهنامه و تربیت در عصر حاضر و تحلیل و بررسی آن از جهت روانشناختی و جامعه‌شناسی به اختلاف و شباهت‌هایی برخورد می‌کنم که مربوط به تغییر در نوع نگرش به انسان است، از موجودی فرامادی به موجودی کاملاً مادی. در گذر پرشتاب تکنولوژی امروزی، فرهنگ و تمدن، دچار تحول و دگرگونی شگرفی شده به طوری که ملاک ارزشیابی، دیگر میزان علم و دانش و رفتارهای اخلاقی و انسانی به نظر نمی‌آید. هنروری، احترام، دعا و سپاس از ایزد، مشورت در امور، ورزیدگی و آزمایش، غیرت، دلیری، که روزی در شاهنامه، فرد را خودساخته، سالم و فداکار و آماده خدمت به وطن می‌سازد، دیگر جلوه‌گری نمی‌نماید. آموزش و پرورش خود نیز که عامل انتقال فرهنگ به نسل جدید می‌باشد دستخوش این شتابزدگی قرار گرفته و با آن همسو می‌گردد.

نقش خانواده در زندگی فرزندان کمرنگ شده و اختلاف سلیقه‌ها به فاصله بین آنها دامن می‌زند. فرهنگ جدید با قدرت بیشتر جای خود را با فرهنگ قدیم عوض می‌کند. آسیب‌های اجتماعی، روح و روان، منش و رفتار فرزندان را متحول ساخته و آنها را دچار سردرگمی و حیرت و بی‌هویتی نموده و تبلیغات، رسانه‌ها، ماهواره‌ها آنها را شیفته زرق و برق و تجمل‌گرایی و آنچه که دیگران بر آن صحنه می‌گذارند، می‌نمایند. به کجا چنین شتابان.

واژه‌های کلیدی: تربیت، شاهنامه، عصر جدید، تکنولوژی، تحول، تجمل‌گرایی

مقدمه

ایرانیان از دیرباز مردمانی متمدن و با فرهنگ بوده‌اند و نسبت به مسائل مختلف زندگی راه و روش و سنت‌هایی داشتند و به آنها پایبند بودند. یکی از این اصول، شیوه تربیت فرزند بود که تأثیراتی نیز در روحیه افراد خانواده می‌گذاشت. به مرور زمان که زندگی سنتی تبدیل به زندگی‌های صنعتی و شهری شد در نحوه تربیت فرزند نیز دگرگونی‌هایی ایجاد گردید.

سیل تمدن و تکنولوژی آنقدر با سرعت و شتاب سرازیر کشورهای وارده می‌گردد که بعضی خشکزارها را سیراب و بعضی‌ها را نابود می‌کند به طوری که به دلیل عدم آمادگی و زمینه‌سازی مناسب برای ایجاد این تغییر (مخصوصاً قشر نوجوان و جوان) دچار شیفتگی و بی‌هویتی شده و فرهنگ و تمدن اصیل خود را به فراموشی می‌سپارند و ناخواسته تسلیم برنامه‌ها و سیاست‌های بیگانه می‌شوند. لذا در این پژوهش تصمیم گرفتم تربیت فرزند در ایران در قرن چهارم (شاهنامه) را با تربیت فرزند در عصر حاضر مورد مقایسه قرار داده، و تأثیر و تأثیرات این دو روش را در زندگی اجتماعی نوجوانان و جوانان امروز مورد بررسی قرار دهم. با مطالعاتی که در این زمینه در کتب مختلف و مقاله‌هایی که در ارتباط با کودک و شاهنامه داشتم به این نتیجه رسیدم که هدف از شاهنامه به تصویر کشیدن دوران کودکی نیست. بلکه به ضرورت متن هر کجا که فردوسی لازم دانسته ابیاتی سروده است.

بنابراین درچنین شرایطی کار سخت‌تر خواهد بود و تمام تلاش بنده این است که از بین داستان‌هایی که به نحوی زندگی کودکی را هرچند کوتاه مطرح نموده بهره‌ای گیرم و ارتباط آن را با دوران نوجوانی و جوانی او دریابم و سپس به نتیجه‌ای برسم که شرایط چگونه می‌تواند در مرحله بعدی زندگی فرد موثر واقع شود.

بیان مسئله:

تربیت فرزند در شاهنامه آداب و رسومی داشته که حکیم فردوسی هر جا که ضرورت می‌داند به بیان آن می‌پردازد و در چنین داستان‌هایی به شیوه چگونگی عبور از کودکی و رسیدن به نوجوانی اشاراتی شده است. هنگامی که دقیق‌تر به این موضوع می‌نگریم و روش‌های تربیت نسل جدید را با نسل آن روزگار مقایسه می‌کنیم به تفاوت‌هایی بر

می‌خوریم که احتمالاً در امر تربیت تأثیرگذار بوده و ریشه برخی نابسامانی‌ها و مشکلات جوانان را می‌توان در آن جستجو کرد. یکی از این مشکلات گرایش جوانان به مدگرایی و تجمل‌پرستی بوده که از نظر بنده مربوط به تربیت دوران کودکی آنان می‌باشد که سعی شده است در این مقاله به موضوع تربیت با دید و نگرشی تازه، که قبلاً مورد بررسی قرار نگرفته، پرداخته شود.

سوالات پژوهش

- ۱- چه وجه اشتراکی بین تربیت فرزند در شاهنامه و تربیت فرزند در عصر حاضر ایران وجود دارد؟
- ۲- چه تفاوت‌ها و تمایزهایی در روش فرزندداری در شاهنامه و تربیت فرزند در زندگی حاضر وجود دارد؟
- ۳- تغییر در روش تربیت فرزند در عصر حاضر باعث بروز چه مشکلات اجتماعی شده است؟

فرضیه‌ها

بین تربیت فرزند به شیوه امروزی و جوه مشترک و تفاوت‌هایی وجود دارد. تفاوت‌هایی که در شیوه فرزندپروری در عصر حاضر و قرن چهارم (در شاهنامه) وجود دارد ریشه در تمدن و فرهنگ آن زمان داشته و کمرنگ شدن آنها در تربیت فرزند امروزی باعث بروز مشکلاتی در جامعه امروز ما شده است؛ که از آن جمله می‌توان گرایش به تجملات و دوری از تمدن غنی گذشتگان را نام برد.

سابقه و پیشینه تحقیق

در ارتباط با تعلیم و تربیت در شاهنامه (ر.ک رشید یاسمی، فصلنامه پژوهش، شماره ۱۶، زمستان ۹۱) و ادبیات تعلیمی در شاهنامه (ر.ک. فصلنامه پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد دهقان شماره ۱۲، دوره ۳، سال ۹۰) و پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد ادبیات کودک در شاهنامه (ر.ک. آهنگیان، انوشه، ۱۳۹۰. "شیوه‌های تربیتی شاهدگان و دلاوران در شاهنامه فردوسی" استاد راهنما: جناب دکتر اشرف‌زاده) و در ارتباط با نقد داستان شاهنامه (ر.ک. شیردل، زهرا، ۱۳۹۱. "نقد اسطوره‌ای داستان کودکان رها شده در شاهنامه". دانشگاه تربیت معلم سبزواری، استاد راهنما: ابوالقاسم رحیمی) و

(ر.ک. صفایی، الهام. ۱۳۹۱. " بررسی جایگاه کودک در منظومه‌های فارسی تا اواخر سده هفتم هجری." دانشگاه یزد استاد، راهنما: مهدی ملک ثابت) پژوهش‌هایی به رشته تحریر در آمده است، با یک نظر اجمالی به آثار فوق دریافتم که مقایسه تربیت فرزند در شاهنامه با عصر حاضر مورد بررسی قرار نگرفته است.

ضرورت انجام تحقیق

عدم توجه به آداب و رسوم گذشتگان و به فراموشی سپردن فرهنگ و تمدن ایرانی باعث ورود فرهنگ کشورهای غربی شده است و در حقیقت جوانان ما پس از گذر از دوره کودکی دچار بی‌هویتی مرموزی گردیده و آمادگی دریافت و پذیرش فرهنگ‌های بیگانه با اصل و نژاد و قومیت خود شده‌اند و مشکلات فراوانی را در جامعه کنونی به وجود آورده است، لذا وظیفه من به‌عنوان دانشجوی کارشناس ارشد در رشته ادبیات فارسی، بازیابی و حفظ و انتقال سنت‌های خوب و پسندیده بزرگان به نسل جدید می‌باشد.

اهداف تحقیق

- ۱- بررسی چند داستان از شاهنامه و برشمردن چند روش تربیت فرزند در شاهنامه
- ۲- آشنایی با سنت‌ها و آداب تربیت فرزند در شاهنامه
- ۳- نگاهی به تربیت فرزند در عصر حاضر ایران
- ۴- بررسی شیوه جدید تربیت
- ۵- مقایسه شیوه تربیتی قدیم در شاهنامه با عصر جدید
- ۶- علل بروز برخی مشکلات در زندگی جوانان امروز

روش تحقیق

روش این تحقیق بر مبنای تحلیل محتوا و جمع‌آوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و توصیفی است و با استفاده از اطلاعات منابع مکتوب نظیر کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌ها و فصلنامه‌های تخصصی ادبیات در سایت ایران داک و sid و برخی کتب تربیتی و جامعه‌شناسی این پژوهش انجام شد و شیوه آن مطالعه و بررسی داستان‌های کودکان در شاهنامه است و سپس مطالب اصلی استخراج و با استفاده از اطلاعات منابع مکتوب تجزیه و تحلیل گردیده است.

زندگی سیامک

کیومرث اولین پادشاه ایران بر تخت پادشاهی بنشست و «همه موجودات از جمله دد و دام نیز به واسطه وجود او در آرامش و رفاه بودند.» (زمانی، ۱۳۸۷: ۱)
سیامک پسر کیومرث، به هنرمندی به نام است. در شاهنامه شایسته‌ترین صفت برای هر نوجوانی هنروری اوست.

«در بررسی آئین پرورش کودک، در شاهنامه، دو زمینه دیگر نیز شایان توجه است. یکی، اهمیت داشتن نژادگی و فرمندی کودک و یا باصطلاح شاهنامه «کیانی» بودن کودک. دیگری باور به ستاره شماری که در سرگذشت کودکان تأثیری بسیار داشته است» (رضا، ۱۳۹۰: ۱۲)

پسر بد مر او را، یکی خوبروی هنرمند و همچون پدر، نامجو سیامک بدش نام و فرخنده بود کیومرث را دل بدو زنده بود (برتلس، ۱۳۸۱: ۱۷)

آری سیامک نخستین جوانی است که در شاهنامه از او یاد شده و کیومرث به جز اهریمن دشمن دیگری نداشت و بچه اهریمن که دیوبچه‌ای به نام خزروان بود به ارجمندی سیامک حسادت می‌ورزید قصد از بین بردن هوشنگ را داشت با اندیشه پلید خود به گردآوری لشکر پرداخت تا کیومرث را از بین ببرد، سیامک با غیرت از هدف زشت او با خبر شد و به پیکار با او پرداخت و چون دو سپاه با هم رو به رو شدند دیوبچه که پرزورتر بود شاه بچه را بر خاک افکند و با چنگال خود پهلوی او بدرید.

«سیامک، یک شخصیت نمادی ست. یک نمونه از نوجوانان نژاده ایرانی که از رسالت خود، در پاسداری خاندان، نیک آگاه است.» (دارائی، ۱۳۷۲: ۳۷)

جنگ دو نیرو: دیوبچه و شاه‌بچه نماد پیکار خیر و شر، خوبی و بدی، زشتی و زیبایی است. نوجوان آنقدر در شاهنامه قدرت دارد که می‌تواند سردار جنگ باشد و یا با رسیدن به بلوغ مظهر رویش و پویش و تولید و ازدیاد نژاد.

نکته مهم دیگر اینکه عشق به پدر و غیرت پدردوستی و احساس علاقه به نژاد به حدی است که باعث چنین فداکاری در راه باقی ماندن آرمان‌هایش می‌شود. و احترام به

عقاید و دین و ملیت و عشق به سرزمین با روح و روان کودک در آمیخته است. هوشنگ نیز که پسر سیامک بود بعد از پدر نزد پدربزرگش پرورش یافت و به خوبی و ارجمندی تربیت شد و مانند پدر شجاع و نترس و ادامه دهنده راه او گردید و سپس جانشین پدر بزرگش کیومرث شد.

تربیت فریدون

پدر فریدون آبتین و مادر خجسته‌اش فرانک نام داشت آبتین پاک دین توسط شاه بیدادگر دربند شد و سپس از بین رفت.

فریدون به دنیا می‌آید و زندگی او ارتباط نزدیکی به زندگی حضرت موسی دارد. جهان را چو باران به بایستگی روان را چو دانش به شایستگی (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۲: ۵۱)

مادر فداکار محیط امنی را همراه با تربیت دینی برای فریدون برمی‌گزیند تغذیه کودک با بهترین شیر از گاو برمایه انجام می‌گیرد او به خاطر جان فرزند دلبندهش و برجا ماندن نژاد ایرانی و انتقال رسالت و ترویج پاکی و نیکی در مرغزار و طبیعت زیبا و پاک از نگهبان آنجا ملتمسانه خواست تا او را به امانت نزد خود نگه دارد و او را از شیر فرهنگ ایرانی سیراب نماید چنین فهم و شعوری از چنین مادری چنین می‌سازد بهترین مکان، بهترین دایه، بالاترین امنیت.

پس از سه سال هنگامی که فرانک متوجه شد که ضحاک محل نگهداری کودک را یافته به سرعت به سوی مرغزار رفته و جهت نجات جان فرزندش او را از ایران خارج می‌کند و به هندوستان، البرز کوه، نزد مرد دینی می‌برد و از او می‌خواهد تا تربیت و مراقبت فرزندش را عهده‌دار شود. «مرد دینی آدم وارسته‌ای بود که به سیاست و کار گیتی نظری نداشت» (رضا، ۱۳۸۴: ۵۱) فریدون تا شانزده سالگی نزد وی بود تا اینکه به خود آمد و از آمدنش به کوه و پرورش نزد مرد پرهیزگار جویا شد؛ پس از یافتن مادر؛ از حال و روز پدر خود و ضحاک پرسید و سپس آماده جنگ با حاکم ستمگر زمان، ضحاک، شد. مادر او را نصیحت کرد و گفت تو هنوز جوانی و خامی نمی‌توانی با ضحاک که سپاهیان زیادی دارد بجنگی. باید کم کم خود را برای مقابله با دیوان و دیو صفتان آماده کنی هر کاری رسم

و آیینی دارد. فریدون مادر را دلداری می‌دهد و مادر نیز دلسوزانه از جهت برانگیخته شدن این احساس مسئولیت فرزندش را دعا می‌کند. «فریدون، نوجوانی نبود که خرد را فدای احساس کند. او، در بلندی‌های البرز، در آن جهان پاک و آرام، در آن چشم‌انداز بیشه پرور، با فرهنگ آموزگاری وارسته، نیکو بالیده بود. او، با آموزش آن مرد پرهیزگار، بسی بیش از سال خود، دانش اندوخته بود و به همین جهت، برای ضحاک، بسیار خطرآفرین بود.» (دارائی، ۱۳۷۲: ۵۶)

عقب ماندگی به دلیل فراموشی هویت

«هر کشوری که بخواهد هویت ملی و فرهنگی خود را حفظ کند، باید ریشه‌های روحانی و فرهنگی را تقویت کند، باغ‌ها و راغ‌ها را بر آئین خود بیاراید و در پذیرش و گزینش فرهنگ غربی دلیر و بینا و سختگیر باشد.» (رضا، ۱۳۸۴: ۱۵۶)

کودکی و نوجوانی ضحاک

ضحاک پسر مرداس، مردی انیرانی بود اما پرهیزگار و خوش نام و گرانمایه. مرداس در دادگری فرزندش را به مردم برتری می‌دهد. به طوری که او دارای ده هزار اسب بود و به بیور اسب معروف، بیشتر اوقات بر اسب‌سوار بود، نه برای ورزش و نه برای ورزیده شدن بلکه برای فخرفروشی و لذت بردن از اینکار.

هر که را در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح ازو برخاست
چوب تر چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز بآتش راست
(سعدی، ۱۳۷۰: ۱۸۰)

در نتیجه دچار کبر و غرور شد و راه نفوذ ابلیس بر او هموار گشت و موجب شوربختی او گردید.

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در واثر باشد
هیچ صیقل نکونداند کرد آهنی را که بد گوهر باشد
(سعدی، ۱۳۷۰: ۱۷۸)

به این ترتیب فرزند بدگوهر با ابلیس همداستان شد و پدر را کشت و به نفرین جاودانه دچار گردید.

نقش کردار مادر برجین

«نخستین ویژگی ابلیس منشی دوری از نیایش و ستایش یزدان و نابودی خواهی‌ست. ابلیس برای آن که فرزند تازی نژاد را چون خود پیرورد او را به پدر کشی در زمان نیایش هم داستان نمود. ضجاک با پذیرش این خواسته خود را به خدمت ابلیس در آورد و راز زایش او جز ابلیس منشی نمی‌توانست پاسخ دهد که دانش امروزی ثابت کرده که کردار مادر بر جنین اثربخش است.» (موحدفرد، ۱۳۹۰: ۱۶۲)

کودکی زال

سام دارای فرزندی نمی‌شد بعد از چند سال که خورشید گیتی فروغ به او روی آورد فرزندی به او عنایت نمود که دارای موی سپید همچون پیران بود تا چند روزی این ویژگی را از او پنهان نمودند اما دایه او بالاخره راز را با او در میان گذاشت و به او گفت ناسپاسی مکن و دل به بخشش خدا بند و او را شکر نما. سام بسیار ناراحت بود و از ترس ملامت دیگران و نسبت دادن فرزند به دیوبچه او را به البرز کوه برد و در آنجا رها نمود. کودک نگون‌بخت از همان کودکی در کوهستان بزرگ می‌شود بدین ترتیب که شب و روز بی‌پناه بود و به جای شیر انگشت خود را می‌مکید تا اینکه روزی سیمرغ برای یافتن غذا برای کودکانش به پرواز درمی‌آید انگار مأمور شده بود تا او را بیابد و همچون کودکان خود بزرگ نموده و تربیت نماید مهر خداوندی در دل او جای گرفت و او را با خود برد. فراموشت نکرد ایزد در آن حال که بودی نطفه مدفون مدهوش روانت داد و طبع و عقل و ادراک جمال و نطق و فکرت و هوش ده انگشتت مرتب کرد بر کف دو بازویت مرکب ساخت بر دوش کنون پنداری ای ناچیز همت که خواهد کردنت روزی فراموش (سعدی، ۱۳۷۰: ۱۸۵)

و در لانه‌اش نهاد و به جای شیر از خون مردار تغذیه نمود تا آنکه بزرگ و برمایه گشت. «مربی و استاد او سیمرغ است که چون مادری هوشمند و اندیشمند و بیدار او را پروریده تا پیری از پیران هدایتگر شاهنامه باشد.» (موحدفرد، ۱۳۹۰: ۵۳۷)

خبر زنده بودن زال و بزرگ و نیرومند شدن او به سام می‌رسد از کردار خویش پشیمان گشته و به نزد پروردگار توبه می‌کند پس از پذیرفته شدن توبه و زاری، او به نزد سیمرغ می‌رود «نیک‌کامی و خوشبختی پسر سام، که پدرش بعدها او را زال نامید، در این است که علاوه بر نیرومندی تن در کودکی از دایه خردمندش سیمرغ دانش و خرد برهنه طبیعی آموخته، مغزش با اندیشه‌های آلوده انباشته نیست» (رضا، ۱۳۸۴: ۱۶۳)

سیمرغ مانند انسان نیست که احساسات و عواطف بر او مسلط گشته و مانع از تصمیم‌گیری‌های درست شود زال را نصیحت کرد و او را به بازگشت نزد پدر ترغیب نمود. داستان به سیمرغ می‌گوید: من نسبت به این آشیانه انس دارم اما سیمرغ می‌گوید هنگامی که با پدر بروی و به تاج و تخت بنشیند دیگر از این کوه فراموش خواهی کرد. آینده درخشانی در انتظار توست. هرگاه دچار سختی و گرفتاری شدی پر مرا در آتش بیفکن تا من خود را به تو برسانم و مشکلات را حل نمایم به خاطر داشته باش که من دایه تو هستم و تو را چون فرزندانم دوست دارم و فراموش نخواهم کرد. سام از زال می‌خواهد که گذشته را فراموش کند و عهد می‌بندد که از این به بعد حامی و پشتیبان او باشد و هر چه او خواست همچنان کند. سپس او را به نزد منوچهر شاه می‌برد و شاه نیز با دیدن او شگفت زده می‌شود و دستور می‌دهد که به او آموزش‌های لازم را بدهند. دیگر هنگام آن رسیده بود که سام از طرف منوچهر از زابلستان به میدان جنگ رهسپار شود، او قبل از رفتن فرزندش را به سپاهداری و آموختن تشویق و ترغیب می‌کند و به دست موبدان اندیشمند می‌سپارد.

زال سخن پدر را با دل و جان گوش فرا می‌دهد و شب و روز به آموختن دانش و جنگاوری می‌پردازد و آماده بدرقه پدر می‌شود تا عظمت و شکوه لشکرکشی پدر را ببیند و از آن درس‌ها بیاموزد و مرتب در تلاش است که چگونه رفتار کند تا مانند پدر نیکنام باشد.

زال، در آغاز جوانی، در غیاب پدر، بر تخت نشست. تاج بر سر نهاد. طوق زرین در گردن آویخت. یاره شاهی بر بازو و کمر زرین بر میان بست و گرز گاو سر، بردست گرفت، اما، داستان سام، به این آرایش‌های ظاهری خوشنود نبود. او هنوز خود را کوچک و

خام می‌شمرد. می‌خواست مردی فرهیخته و رایمند گردد. بدین سبب، دانندگان را فراخواند و با آنان، به رای زدن پرداخت و با اشتیاق بی‌پایان، به کسب فرهنگ و هنر، همت گماشت. (دارائی، ۱۳۷۲: ۷۳)

نصیحت سام به پسرش یکبار دیگر اتفاق می‌افتد و آن هم هنگامی است که به دروازه پیری رسیده و به فکر رفتن می‌باشد. او معتقد است که جهان در حال گذر، تحرک و پویایی و دگرگونی است و همواره در حال نو شدن. دانشمندان نو، بزرگان نو، اندیشه‌های نو، پهلوانان نو؛

«از این رو سام زال را پندهای گرانبها می‌دهد که انسان باید دانش و خرد را بر مال و خواسته برگزیند. در این جهان گذران به راه راست باید گروید و درون و برون ما باید یکان باشد. ما در سرای آفرینش چند روزی بیش برجای نمی‌مانیم، در این ایام کوتاه و زود گذر درستی و داد و خرد باید پیشه کرد. (رضا، ۱۳۸۴: ۳۱۱)

کودکی رستم

قهرمان بزرگ کودکی شگفت‌انگیزی دارد؛ تغذیه او را ده دایه انجام می‌دادند و هنگامی که به غذا خوردن افتاد به اندازه ۵ نفر غذا می‌خورد به همین خاطر قبل از بلوغ هیکل شیرمردی را داشت و مانند پدر بزرگش دلیر و نیرومند و نشانه‌هایی از خرد و فرهنگ نیز در او نمایان بود. به سام خبر دادند که رستم آن کودک نابالغ هیکلی چون شیر دارد لذا سام صبر و طاقت خود را از دست داد و برای دیدن نوه‌اش به راه افتاد و سر از پا نمی‌شناخت. زال و رودابه نیز رستم را بیاراستند و بر پیلی آراسته نهادند و تاج پادشاهی و کمر بند پهلوانی و سپر و گریز گران به او آویختند.

سام با دیدن نوه پهلوانش بر او آفرین خواند و رستم پس از دعوت از سام مجلس بزم شادی و سرور برپا داشت.

روزی از روزها که رستم و زال در باغی به گردش و شادی رفته بودند، شب هنگام رستم در خواب بود که ناگاه فریاد ناشناخته‌ای رستم را از خواب خوش بیدار کرد و دید همه مردم ترسان و بیمناک فرار می‌کنند. دلیری رستم مانع رخوت و خواب‌آلودگی او

می‌شود و صدای پیل سپید را شنید که از بند گریخته بود؛ با زور و قوتی که داشت و با گرز سام بی باکانه بر سر پیل چنان می‌کوبد که او را نقش بر زمین می‌کند. داستان دلاوری و شجاعت رستم را که به زال می‌رسانند او به همچنین فرزندی افتخار می‌کند و او را مورد تحسین قرار می‌دهد و سر او را می‌بوسد و می‌گوید کسی در کودکی به دلاوری تو نمی‌رسد.

درس تدبیر

برومندی جوانی فقط با یال و کوپال و هیبت نیست، بلکه باید آماده به فرماندهی و فرمانبرداری و کاروی باشد بعد از سرافرازی از رزم با پیل سپید، پدر از او می‌خواهد تا به دژ کوه سپید برود و انتقام نیای خود نریمان را بستاند او نیز مخفیانه وارد کوه سپید شد و با تدبیر و خردورزی آنجا را به تصرف خود در آورد. رستم در نوجوانی چند کار مهم را با علم و آگاهی و تدبیر انجام می‌دهد و از همه آنها پیروزمندانه و سرفراز بیرون می‌آید.

پرورش سهراب

سهراب فرزند تهمینه و رستم است. او شباهت زیادی به رستم و سام داشت به سرعت رشد می‌کرد به طوری که در سه سالگی به چوگان مسلط بود و در پنج سالگی تیروکمان می‌گرفت و در ده سالگی کسی تاب بر آویختن با او را نداشت. روزی علت این تفاوت با همسالان خود را از مادر جویا شد و از او پرسید من از کدام نژادم و پدرم کیست؟ تهمینه نیز که منتظر چنین روزی بود تمام ماجرای خود را با رستم برای فرزند دلبندهش فاش کرد و به او گفت شاد باش که پدر تو رستم آن پهلوان دلیر و نامدار و فرزند سام نریمان است و علت برتری تو بر دیگران از همین روست.

تهمینه مادر رازدار و با درایت هنگامی که نامه را به سهراب نشان داد، مهره‌ای را که رستم به او داده بود بر بازوی پسر بست تا نام و نشانی از پدر به همراه داشته باشد. سپس او را در بغل گرفت و سرو رو و مویش را بوسید و به او گفت که افراسیاب نباید از این ماجرا با خبر شود چون او دشمن ایران است و اگر بداند پدر تو ایرانی است ما را از بین خواهد برد و رستم نیز نباید از راز با خبر شود و بداند که چنین فرزند پهلوانی دارد زیرا او

را به ایران فرا می‌خواند و باعث جداییشان خواهد شد و او دیگر طاقت این جدایی را ندارد.

سهراب در ده سالگی خیلی پر شور و هیجان است و اما پختگی و کمال لازم را ندارد. زندگی آمیخته با راز او و دانستن اصل و نژاد و داشتن مادری همیشه اندوهگین در روان او اثری عمیق برجای گذاشته به طوری که دیگر روا نمی‌داند که تعلل نماید و تصمیم می‌گیرد به دنبال ساختن سرنوشت خود برود و پدرش را جستجو کند. به همین دلیل به مادر خود می‌گوید من لشگری از ترکان فراهم می‌کنم، به ایران می‌روم، با کیکاوس می‌جنگم، او را نابود می‌کنم و پدرم را به پادشاهی می‌رسانم. سپس به توران می‌آیم، افراسیاب را از تخت به زیر آورده و تو را بانوی ایران زمین خواهم کرد.

سهراب در عالم رزم و پهلوانی و زورآزمایی به کودکان نابغه علم و هنر می‌ماند. این نابغه‌های جوان، اگر مغزشان هم گسترده باشد تن و جانشان آن آمادگی و رسیدگی را ندارد. همچنین سهراب کودک نابغه میدان رزم، زور و تنش‌گران و فهمش هم خوب است، اما فکرش آن پختگی و تجربه را ندارد، این است که زود در عالم خیال نقشه می‌کشد، و قصر و تخت و تاج می‌تراشد.

کودکی سیاوش

سیاوش پسر کیکاوس و مادری تورانی بود جهان پهلوان رستم که برای تبریک به دربار آمد و چهره و توش و هوش سیاوش را دید، فهمید که او آمادگی پرورش پهلوانی را دارد. بنابراین از کیکاوس خواست تا آموزش و پرورش سیاوش را بدو بسپارد. رستم سیاوش را با خود به زابلستان برد و در گلستانی مشغول پرورش او شد تمام هنرهای رزمی و پهلوانی از جمله: سواری تیراندازی، کمانکشی و شکار را بر اساس اصول و قوانین خاص خود به او آموخت و در زمینه‌های کشور داری، خداپرستی و پادشاهی و سخنرانی و... و هر چیزی که یک پهلوان و یک پادشاه باید از آن مطلع باشد به او یاد داد. سیاوش نیز با استعداد و توانایی که داشت تمام فنون و علوم را دقیق و مو به مو آموخت و به رستم نیز که معلم شجاع و باوفای او بود بسیار علاقمند بود و به او مانند یک پدر احترام می‌گذاشت. اما دلش برای پدر نیز تنگ شده بود و خیلی دوست داشت که پدر

هنرنمایی‌هایش را ببیند و از اینهمه شکوه و مهارت لذت ببرد. خواسته خود را با رستم در میان گذاشت و او هم قبول کرد سپس به اتفاق به دربار ایران آمدند و وارد کاخ شدند. کیکاوس از دیدن پسر به وجد آمد و خدا را شکر و سپاس نهاد و صورت بر روی خاک گذاشت و به میمنت این اتفاق جشنی با شکوه برپا نمود و یک هفته مردم را در شادی و سرور خود شرکت داد. «روز هشتم کیکاووس در گنج‌ها را گشود. از مهر و شمشیر و تخت و کلاه و برگستوان و خفتان جنگ و در و گوهر، هر چه شایسته بود و اسب و پلنگ شکاری، به سیاوش بخشید. مگر تاج! زیرا می‌بایست این فرزند از آزمون‌ها می‌گذشت تا سزاواری تاجداری او، هویدا می‌شد. کیکاوس هفت سال، سیاوش را همچنان می‌آزمود و پاسخ آزمون‌ها، جز این نبود که وی جوانی ست با پرورش پاک پیلتنی. اکنون، دیگر می‌توانست پسر را تاجور کند. پس، بار دیگر درهای گنجینه‌ها را گشود و به سیاوش، تاج زرین و کمربند و گردن‌بند شاهانه، عطا کرد و فرمانروائی «کورشان» را به وی سپرد.» (دارایی: ۱۱۸: ۱۳۷۲)

سیاوش در نوجوانی و در شرایطی که بسیار حساس بود در سوگ مادر نشست چنانکه آن قدر دچار صدمه روحی شد که از رسیدگی به امور درماند. تا اینکه گودرز با دلجویی‌هایش او را از ناله و زاری و بی‌قراری باز داشت. تربیت بسیار نیکو، او را به نوجوانی پاک و آراسته و هنرمند و در ضمن عاطفی و با احساس و پهلوان تبدیل کرده بود. و آماده خدمت به وطن خود ایران.

کودکی داراب

در میان داستان‌های واقعی شاهنامه که اساساً شامل بخش تاریخی آن می‌گردد. می‌توان به داستان کودکی داراب اشاره کرد و آن چنین است که پس از مرگ اردشیر (نام دیگر بهمن پسر اسفندیار و نوه گشتاسب) همسر او همای بر تخت می‌نشیند و سپس فرزندش داراب را به دنیا می‌آورد اما چون سلطنت را شیرین می‌بیند. «همای نوزاد خویش داراب را در صندوقی می‌نهد و به آب می‌سپارد، صندوق در راه به تنه درختی گیر می‌کند و گازی آن را بر می‌دارد و نوزاد را از آن صحیح و سالم بیرون می‌آورد.» (سرامی، ۱۳۸۸: ۵۲۸) مرد گازی داراب را از آب می‌گیرد و در صندوقچه؛ کودکی با مقدار زیادی گوهر شاهوار

می‌یابد. شادان به سوی جفت خویش می‌دود و سپس تصمیم می‌گیرند شبانه از آن دیار خارج شوند. و جایی دیگر برای زندگی خود انتخاب نمایند تا دیگران از این قضیه با خبر نشوند. داراب در کانون گرم خانواده بزرگ و بزرگتر شده و با فر و نیرومند می‌گردد و در هر جایی با بزرگان کشتی می‌گرفت. کودکان هم سن و سالش به زور و بازوی او نبودند. داراب مانند شاهان تیر و کمان در دست می‌گرفت و اما گازی از او می‌ستاند. از او می‌خواست تا گازی پیشه کند. «داراب در پاسخ از پدر می‌خواست او را به دست فرهنگیان سپارد تا فرهنگ و اوستا به او بیاموزد پس از آن بدو پیشه و کدخدایی فرماید، و چون آن شد که فرزند خواسته بود، از پدر سواری عنان پیچ و اسب افکن و نیکنام طلب نمود تا سواری را بدو بیاموزد و بدین ترتیب روزگاری دراز هنرهایی از این دست آموخت و جوانی نیک رای و با دانش و هوش و هنر گشت.» (زمانی، ۱۳۸۷: ۲۸۲)

داراب خودش را با پدر مقایسه می‌کرد و می‌دید هیچ شباهتی با او ندارد و شگفت زده می‌شد. گازی از زحماتی که برای بزرگ کردنش کشیده بود برایش تعریف می‌کرد و آهی می‌کشید و می‌گفت نژاد تو بهتر از ماست، داراب این راز را از مادرجویا گشت و زن مجبور شد ماجرای از آب گرفتن صندوقچه با جواهرات و گوهر شاهوار را برای او تعریف کرد. او با طلب دینار کرد و برای خود آنچه نیاز بود از اسب و گرزو کمند تهیه نمود و برای پیدا کردن اصل و نژاد خویش راهی مرز گردید. پس از چندی سپاه روم برای غارت به مرز حمله کردند و مرزبان را کشتند. خبر حمله به روم، به همای رسید و به فکر جمع کردن لشکر برای حمله گشت. لشکر در پیش چشم همای رژه می‌رفتند وقتی نوبت به داراب رسید با دیدن او نام و نشانش پرسید.

دو لشکر با هم روبه‌رو شدند و داراب با شجاعت سردار سپاه گردید و بسی از رومیان را از میان برداشت و بر زمین افکند و سرفراز و پیروز جنگ را به نفع ایران تمام کرد. داراب از سرگذشت خود و در آب یافته شدنش و گوهرهای شاهوار سخن‌ها راند و از زحمات بی‌دریغ گازی و رنج‌ها و مشقت‌هایی که در این راه برای او کشیده بودند گفت خبر به گوش همای رسید و همای او را شناخت و از کرده خویش نسبت به آن کودک بی‌گناه پشیمان شد و دستور داد همه جا را مشک و گوهر آویختند و سپس داراب را به

جای خود به پادشاهی نشاند. داراب به پاس خدمات گزاری به او کیسه‌های زر و گوهرهای فراوان بخشید. داراب نیز فرمود تا ده کیسه زر و گوهرهای پرمایه و از هر جامه‌ای پنج تخته بدیشان دهند و گازر را پیشه گزاری فرمان داد و آنان نیز شادان و لب پر از آفرین از دیوان شاه ایران به منزل بازگشتند.» (زمانی، ۱۳۸۷: ۲۸۵)

داراب پادشاه دادگری بود و به عدل رفتار می‌کرد به طوری که از سرزمین هندوستان تا روم و هرمز و بومی برایش هدایا می‌فرستادند. «دارب پس از آن یکی آتش بر بالای کوه افروخت و همگان را به پرستیدن آذر امر نمود و بدین ترتیب جهان را ازهر بداندیشی پاک کرده و دست دشمن را ازهر گونه بدی و کژی کوتاه نمود.» (همان، ۲۸۵)

دوران کودکی کی خسرو

کی خسرو فرزند سیاوش و فرنگیس است که پدرش را در اثر ظن بدگمانان و فتنه‌انگیزان قبل از تولد از دست داد.

پیش از تولدش پیران در خواب سیاوش را دید که گفت چه نشستی برخیز و جشنی برپا کن که شب زادن کی خسرو است. ماجرا به این صورت است که «هنگامی که او در شکم فرنگیس است، گرسیوزیان در صدد نابودی او هستند و افراسیاب را تحریک به کشتن فرنگیس می‌کنند که با وساطت پیران، فرنگیس و کی خسرو از مرگ رهایی می‌یابند و سپس به توصیه افراسیاب، پیران اندیشمند، کی خسرو را که به دنیا آمده به شبانی می‌سپارد تا به دور از هیاهوی کاخ افراسیاب و دور از دشمنانش باشد.

پیران افراسیاب را که مقصر مرگ سیاوش می‌دانست نصیحت کرد و خواست که نسبت به کودک بد اندیشه نباشد. افراسیاب نیز که از موبدان شنیده بود که از نژاد کی قباد شاهی ظهور خواهد کرد که هم ایران و هم توران از او اطاعت خواهند کرد؛ از کرده خود پشیمان گردید و دچار غم و اندوه از ریخته شدن خون بی‌گناهی بر زمین شد. لذا از برای حفظ جانش کودک را به کوه نزد شبانان برد تا از سرگذشت قتل پدرش چیزی نداند.

«پس شبانان کوه «قلو» را بخواند و آن دل و دیده خویش بدیشان سپرد و از آنان خواست تا چون غلامان او را پرستش کنند و از جان خویش بهتر بدارند. بر این نیز چندی

بگذشت و خسرو ده ساله شد و یلی سرافراز که در همان اندک سالی به شکار شیر و پلنگ سرگرم بود.» (زمانی، ۱۳۸۷: ۱۳۵)

افراسیاب از ترس انتقام‌جویی خسرو، از او مانع آوردن او، به کاخ می‌شد تا اینکه پیران خیال او را راحت نموده و گفت که او عقل ندارد و دیوانه است. با این شرح فرنگیس توانست یکبار دیگر فرزندش را ببیند. پس از بازگشت از بارگاه پیران در گنج‌های کهن به روی خسرو بگشود و خلعت‌های دیبا و دینار و اسب و تجهیزات به او پیشکش کرد و سپس به سیاوش‌گرد رفتند و آنجا را آباد گردانید.

بخش دوم

قبل از بررسی زندگی کودک در عصر جدید به نکاتی چند راجع به تربیت فرزند در قرن پنجم اشاره می‌کنم که گرچه در شاهنامه، فردوسی به تبع حماسی بودن شاهکارش مجال آن را نیافت که سخن از شیوه تربیت کودک در عصر خود بیان نماید اما به فاصله نه چندان دوری در کتاب قابوسنامه به وضوح اهمیت این ارزش‌ها را در توصیه‌های عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر به فرزندش گیلانشاه درمی‌یابیم از آن جمله از حقوق والدین بر فرزند: گذاشتن نام نیک، سپردن کودکان به دایگان مهربان و عاقل، آموختن قرآن، پیشه و کار مناسب، آموختن سلاح و شنا؛ او خود گوید: «چنان که ده ساله شدم ما را حاجبی بود با منظرگفتندی وی را، ریاضی و فروسیّت نیکو دانستی. پدرم رحمه الله مرا به وی سپرد تا مرا سواری و زوبین و تیر انداختن و نیزه باختن و کمند افگندن جمله هرچه در باب فروسیّت و رجولیت بود بیاموختم.» (امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، ۱۳۶۲: ۱۴۸) و در جای دیگر دانشمند و اندیشمند بزرگ امام محمد غزالی؛ نقش والدین در تربیت کودک را بسیار مهم و تأثیرگذار می‌داند و می‌فرماید: «بدان که کودک امانتی است در دست پدر و مادر و آن دل پاک وی است. چون گوهری است نفیس و نقش پذیر. چون موم و از همه نقش‌ها خالی است. چون زمین پاک است که هر تخم که در وی افکنی بروید و اگر تخم خیر افکنی به سعادت دین و دنیا رسد و مادر و پدر و استاد در آن ثواب شریک باشند و اگر بر خلاف این باشد بدبخت شود و ایشان در هرچه بر وی رود شریک باشند.»

(غزالی، ۱۳۶۱: ۲/ ۲۷)

زندگی کودک در عصر جدید

اینک پس از بررسی زندگی و روش تربیت گذشتگان، وقت آن رسیده که درباره نحوه پرورش و تربیت فرزند در عصر حاضر بپردازیم. کودک معمولاً در دامن گرم خانواده متولد می‌شود و زندگی پدر و مادر خانواده دچار تحول و دگرگونی فراوانی می‌شود. در مرحله نوزادی و کودکی روش تربیت، شباهت‌های زیادی با یکدیگر دارد. مثلاً در تغذیه و نگهداری کودک، رابطه عاطفی با پدر و مادر و اطرافیان، خواب و بیداری، بهداشت و ایمنی و... می‌توان روش‌های مشابهی یافت. هنگامی که کودک اطرافیان را می‌شناسد و احساس استقلال دارد و به مرور نسبت به مالکیت اشیاء اظهار نظر می‌کند مقدمات و زمینه تفاوت‌ها ظهور و بروز می‌یابد. آموزش‌های ابتدایی زندگی کودک، پیش از مدرسه، در خانه توسط مادر یا مهدکودک و سپس به آموزش و پرورش و مدرسه سپرده می‌شود.

علوم و تکنولوژی و تاثیر آن بر فرهنگ

با بیان دو تعریف از فرهنگ نقش انسان و هدف‌های آموزشی و تربیتی را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهیم. «فرهنگ عبارتست از کلیه یافته‌ها، آموخته‌ها، ساخته‌ها و پرداخته‌های یک جامعه در زمینه‌های مادی و معنوی که از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌کند.» (گلشن فومنی، ۱۳۷۹: ۵۵)

«اما اگر بخواهیم چنین فرهنگی را با توجه به جنبه‌های «مادی» و «معنوی» توصیف کنیم، باید گفت فرهنگ مادی در جهان کنونی چیزی نیست مگر تبلور علم در وجود کالا و خدمات (فن تکنولوژی) و جنبه مرفولوژیک آن یا تمدن و فرهنگ معنوی نیز، عبارت است از رفتارها و هنجارها و باورها و در یک کلام «ارزش‌ها»ی مورد احترام افراد یک جامعه.» (همان، ۵۵)

بنابراین امور ارزشی جامعه به دو دسته امور مادی و معنوی تقسیم می‌شود. برخی از امور مادی مانند تجهیزات و امکانات زندگی، بهداشتی، خورد و خوراک و پوشاک و غیر مادی مانند خانه و خانواده، دوستی و محبت و احترام، تحصیل علم و دانش، همه و همه اموری هستند که در شرایط خاص زندگی دچار تغییراتی شده و به نسل بعد منتقل می‌شوند. تغییر در نوع نگرش به مسائل باعث شده که نگرش فرزندان نیز با گذشته تفاوت

داشته باشد. آیا به همان اندازه که در خوش‌پوش بودن و خوش‌لباسی بچه‌ها حساس هستیم نسبت به خوش‌دلی و خوش‌خلقی آنها نیز توجه لازم را داریم؟ بنابراین آنچه را که آرزو می‌کنیم با آنچه که در تربیت فرزندان به کار می‌بریم متفاوت هستند مثلاً آرزو می‌کنیم که هوش اخلاقی کودکانمان از ثبات و توانمندی کافی برخوردار باشد اما عملاً با عدم نظارت و قرار ندادن الگوهای اخلاقی رفتاری مناسب «کودکانمان به‌طور مداوم مورد هجوم پیام‌هایی هستند که با ارزش‌هایی در تضاد هستند که ما همواره سعی داریم آنها را تحکیم و استوار سازیم؛ مانند پیام‌های سمی تلویزیون، سینما، بازی‌های ویدئویی، ترانه‌های عامه‌پسند و آگهی‌های تجاری سینما، اینها بی‌اعتمادی، بی‌احترامی، مادی‌گرایی و هرزگی و خشونت را با اهمیت جلوه می‌دهند و ترویج می‌کنند و حتی اطرافیان هم در این سم پراکنی سهمی دارند.» (برنا، ۱۳۸۹: ۷)

«در عصر ما علوم و تکنولوژی در کلیه شوون زندگی انسان موثر هستند.»

(شریعتمداری، ۱۳۷۶: ۳۸)

معمولاً در این تغییرات طبقه جوان را نیز متأثر کرده و از میراث فرهنگی دور می‌کند. «همین امر تضادی بین افکار و نظریات و احساس و عقاید جوان‌ها و سالمندان به وجود می‌آورد. اختلاف افکار و عقاید، تا اندازه‌ای وحدت جامعه را متزلزل می‌سازد و ادامه حیات اجتماعی مردم یک جامعه مشکل می‌شود.» (همان، ۴۷)

برنامه‌های تربیتی باید طوری در نظر گرفته شوند که به میراث فرهنگی و آنچه گذشتگان برای نسل فعلی آماده کرده‌اند بیشتر توجه شود. معیارها سنجش موفقیت یا عدم موفقیت‌های افراد بستگی به این دارد که چه نوع لباسی بپوشند چقدر حقوق بگیرند در کجای شهر و چه خانه و چه لوازم خانه‌ای داشته باشند به چه مسافرت‌هایی بروند و... تمام این افکار و عقاید خانواده‌ها به کودکان و نوجوانان القا شده و منجر به رقابت‌های نابهنجاری می‌گردد. دیگر روابط صمیمانه با خانواده و اقوام نه برای دلجویی و همدردی و برطرف کردن مشکلات یکدیگر بلکه برای نشان دادن جایگاه و منزلت اجتماعی خود و خود‌نمایی کردن می‌باشد. ارزش‌های معنوی جایگاهی ندارند تربیت امروزی باعث جدایی فرزندان از والدینشان شده است. «فردگرایی رقابت‌جوئی مطلق در جوامع شهری، در

افزایش بزهکاری‌ها و ارتکاب جنایات -الکلیسم، خودکشی و بی‌نظمی‌های روانی سهم بسزایی دارند.» (همان، ۲۱۱)

زندگی مدرن امروزی تفاوت‌هایی در نوع روابط انسانی و عاطفی در خانواده‌ها ایجاد نموده است؛ «روش تربیت بچه در دوره‌های اولیه زندگی، رابطه او با والدین، طرز فراگرفتن امور فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی، ارتباط او با معلم و نحوه شرکت او در فعالیت‌های تربیتی اساس او را در سال‌های بعد تشکیل می‌دهند.» (همان: ۱۳۶) از این جهت می‌توان برای خانواده در جامعه کنونی تقسیماتی قائل شد.

اقسام خانواده نسبت به تربیت فرزند

یکی از دغدغه‌های مهم جامعه امروزی در روزگاری که تکنولوژی انسان را غافلگیر کرده تربیت فرزند می‌باشد. «اگر امروز پدران و مادران به فکر تربیت فرزندان خود نباشند؛ فردا دچار حسرت و اندوه خواهند شد و به زمان از دست رفته دریغ خواهند خورد که فرصتی را به رایگان از کف داده‌اند و برای فرزند خود جز ضلالت و گمراهی تیره‌روزی چیزی نیاندوخته‌اند.» (ریاحی، ۱۳۷۱: ۹۱) «از نظر هربارت، افکار به تدریج از خارج در لوح حساس ضمیر کودک نقش می‌بندد.» (گلشن فومنی، ۱۳۷۹: ۴۲) «بچگی اساس زندگی فرد را تشکیل می‌دهد.» (شریعتمداری، ۱۳۷۶: ۱۳۵) به عبارتی هر آنچه را که انسان در کودکی می‌آموزد تمایلاتی را که در سال‌های اولیه زندگی کسب می‌نماید. «اساس و موفقیت یا شکست او در دوره‌های بعدی زندگی را تشکیل می‌دهد. نظر به اینکه ساختمان عصبی و بدنی انسان قابلیت انعطافی خاصی دارد.» (شریعتمداری، ۱۳۷۶: ۱۳۵) «همین خاصیت باعث می‌شود که انسان در سال‌های اولیه زندگی خصوصیات بدنی و روانی متعدد و مختلفی در خود ایجاد کند. این خصوصیات در نحوه کار و فعالیت، فکر و عقیده و احساس و تمایل انسان در دوره‌های بعدی عمر تأثیر فراوان دارد. طرح شخصیت افراد که علاوه بر عوامل ارثی تحت تأثیر محیط طبیعی و ارتباط با دیگران نیز قرار دارد نتیجه تجربیاتی است که فرد در سال‌های اولیه زندگی کسب می‌کند. نظر فرد نسبت به دیگران، در مورد ازدواج، نسبت به

کارکردن با دیگران و لذت بردن از زندگی با دیگران مربوط به تجربیاتی است که فرد در سال‌های اولیه زندگی در خانه یا در اثر معاشرت با همبازی‌ها کسب کرده است. (همان: ۱۳۶)

خانواده‌ها را از نظر تربیتی می‌توان به ۴ گروه تقسیم کرد. خانواده گسیخته یا متلاشی، متزلزل، متعادل یا مطلوب، بالنده. تفاوت در آرمان‌های زندگی، روابط عاطفی، منزلت و احترام و پای‌بندی به تعهدات، برخورد با مشکلات و مسائل، مسئولیت‌پذیری و امنیت نه تنها آن‌ها را با یکدیگر بلکه نسبت به گذشته متفاوت نموده است.

در اکثر خانواده‌ها زن و مرد در کنار هم کار می‌کنند و گاهی پدر دو شیفت کار می‌کند تا نیازهای مادی کودک و نوجوان خود را برآورده نمایند دروغ از اینکه خلاهایی که از نظر عاطفی و فاصله گرفتن فرزند از پدر و مادر می‌گردد کمتر مدنظر قرار گرفته و به حساب نمی‌آید. فرزندان با گرایش به شبکه‌های رسانه‌ای و تدارکاتی و تصمیماتی که دیگران (شبکه‌های اجتماعی غربی و...) برای زندگی شخصیشان گرفته‌اند استقبال می‌نمایند و داوطلبانه تسلیم می‌شوند

مقایسه دو روش تربیت جدید و قدیم (در شاهنامه)

۱- شباهت‌ها:

- یکی از شباهت‌هایی را که در شاهنامه و عصر جدید می‌توان یافت این است که تعلیم و تربیت یا به عبارتی آموزش و پرورش توسط افراد بزرگسال بر روی کودکان انجام می‌گیرد. و جزء اساسی هر تلاش و کوششی است که در جهت رشد و تعالی فرد و جامعه و پیشرفت بشر انجام می‌گیرد و شخصیت آینده کودکان و نوجوانان رابطه مستقیمی با آموزه‌های دوران اولیه زندگی هر فردی دارد.

- تربیت کودکان در شاهنامه و آموزش مهارت‌های پیلتینی و تیراندازی و کمان‌گیری و کشتی و پرورش نیروهای کارآمد که جامعه در کنار آنان احساس امنیت و بالندگی نماید توسط فرهنگیان کار آزموده و آگاه و با تدبیر انجام می‌گرفت. و در جامعه امروز آموزش کودکان قبل از ورود به مدرسه توسط کودکان و مهدکودک‌ها انجام می‌گیرد. و آنها مراحل اولیه پرورش و تربیت و زمینه‌های حضور در اجتماع را در کنار رشد فکری کودک فراهم می‌کنند.

-در لابلاي تربیت‌های گوناگون، در خانواده‌هایی که متعادل و بالنده هستند هنوز فرمانبری و اطاعت از والدین به چشم می‌خورد و در پیشرفت و تحول‌های عصر جدید به فرهنگ و تمدن والای گذشتگان مانند آنچه در شاهنامه گذشت پایبند و استوار و متعهد هستند.

-«تقلید زود هنگام از رفتار بزرگسال، که با طول کشیدن روزافزون آموزش و پرورش فرد همراه می‌گردد، سبب می‌شود که دوره نوجوانی به درازا بکشد و یک خرده فرهنگ عمومی نوجوانی ایجاد شود.» (نلر، ۱۳۷۹: ۱۲۲)

۲- تفاوت‌ها:

-حکمت‌ها و پند و اندرزهایی که در شاهنامه می‌بینیم؛ سپردن فرزند به معتقد دینی که زمینه رشد فکری و فرهنگی کودک را در شاهنامه فراهم می‌کرد امروزه کمتر به چشم می‌خورد. رشد توانایی‌ها و استعدادهایی که در آینده‌ای نزدیک زندگی او را متحول خواهد کرد و تمرین و تکرار و آزمایش و خطا کمتر اتفاق می‌افتد. مرداس در شاهنامه به محض فراهم کردن اسباب لذت و سرگرمی و عیش و نوش برای ضحاک و بخشیدن اسب‌های بسیار، بنیاد نا استواری را در او بنیان نهاد که منجر به تسلیم سیطره وجودش در مقابل ابلیس گردید و این خود دلیل بر این است که مادیات و زرق و برق وقتی از حد لازم گذشت منجر به سقوط انسان می‌گردد تا صعود.

«حق آنکه در اشعار فردوسی یک روح منیع و سرکش و آشنای به حقایق موج می‌زند و می‌داند که «حب‌الدنیا راس کل خطیئه» بزرگترین سبب خطاها و نادرستی‌ها، دوستی دنیاست و آن سر همه گناهان است، صحبت و معاشرت با اهل دنیا داشتن، باعث فوت ایمان است» (رنجبر، ۱۳۶۹، ۳۲۳)

-ارزش‌های اخلاقی که در قصه زال می‌بینیم و تربیت بی‌نقص سیمرغ به‌عنوان نماد مادری دانا و با تدبیر دلسوز و مهربان، تحسین را بر زبانمان جاری می‌سازد که با وجود قساوت‌هایی که پدر در حقش روا داشته بود باز اطاعت از امرش را بر خود واجب دانسته و

به پند و اندرزهایش گوش جان می‌سپارد و حتی موقع جدایی از او چنان غمگین می‌شود که انگار در دامان او پرورش یافته است.

و باز هم «شواهدی را می‌توان در لابلاي ادبیات شاهنامه نشان داد که حکایت از اطاعت فرزند از پدر دارد و گویا این رسم غالب بوده و تمرد و نافرمانی از پدر زشت و ناپسند شمرده شده است. برای نمونه آنگاه که زال به رستم گفت آماده نجات و رهایی شاه از جنگ دیوان باشد، پاسخ رستم قابل توجه است:

چنین گفت رستم به فرخ پدر که من بسته دارم به فرمان کمر
(ج ۲، ص ۹۰، ب ۲۶۱)

- حمایت پدر از فرزند: حمایت‌های پدر از فرزند هم به لحاظ مادی و هم به لحاظ معنوی در شاهنامه، شواهدی دارد. «یکی از نمونه حمایت‌های مالی و مادی پدر از فرزند هنگامی است که رستم به گیو می‌گوید که پسری در سمندگان دارد و برای او زر و گوهر بسیار می‌فرستد.» (فصلنامه خانواده‌پژوهشی شماره ۱۳۸۷: ۳۱۶، ۱۵)

فرستادمش زر و گوهر بسی بر مادر او به دست کسی
(همان: ۳۱۶)

- از تفاوت‌های دیگر، مسئولیت تربیت فرزند که به عهده پدر می‌باشد و در فقدان او پدر بزرگ این کار را انجام می‌دهد که فردوسی به حق این مطلب را در شاهنامه پرورانده است. داستان گیو و سپردن تربیت فرزندش بیژن به گودرز پدر بزرگش. در حال حاضر در نبود پدر و مادر تربیت به مهدکودک‌ها سپرده می‌شود که برای همه بچه‌ها شکل واحدی از آموزش و تربیت در نظر گرفته می‌شود. و یا در خانواده نقش اصلی تربیت به دلیل گرفتاری پدر بر عهده مادر می‌باشد.

متأسفانه زندگی‌های امروز آنقدر سخت و طاقت‌فرسا شده که علاوه بر پدر، مادر نیز برای رساندن خود به زندگی پرشتاب و مدرن امروزی و کم‌نیارندن از زندگی دیگران مجبورند پا به پای هم کار کنند و نه تنها نیازهای اولیه بلکه نیازهای غیرضروری فرزندان خود را برطرف نمایند و خستگی حاصل از این فعالیت‌ها در بیرون از منزل مانع ارتباط صمیمی و دوستانه با یکدیگر شده و ضمن ایجاد شکاف بین نسل‌ها، آنها را یاغی، پرتوقع

و گستاخ می‌نماید و به تنها چیزی که فکر می‌کنند تفکرات مادی والدین و شاخ و برگ دادن آنها و سقوط در دنیای بی‌هویتی فرهنگی و.....

—حرف نشنوی سهراب از مادر و خیره‌سری او موجب نابودی‌اش گشت. مقایسه این حقیقت مشترک با نسل امروز این امر را ثابت می‌کند که پدر و مادر (خانواده) هر دو در درخشندگی یا تیرگی آینده فرزند، نقش خواهند داشت و تربیت صحیح در گرو هم راستا بودن تفکرات آنهاست.

نتیجه گیری:

از مقایسه دو گونه زندگی در شاهنامه و عصر جدید و بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌ها، این نتیجه حاصل می‌شود که کودک علاوه بر خانواده، از دوستان و قهرمان‌های سینما و هنرپیشه‌ها و رسانه‌ها الگوپذیری دارد که گاه این مدل‌ها با یکدیگر در تضاد هستند. و «گرایش به جنبه‌های خیره کننده زندگی مادی تجملات و کوشش برای تجمع سرمایه‌های مادی، اساس و پایه زندگی مردم در جوامع شهری است.» (فرجاد؛ ۱۳۶۳: ۲۰۹)

ارزش‌ها در زندگی صنعتی و شهری امروزی با ارزش‌های خوب دنیای قرن چهارم در تعارضند و ارزش‌های جدید جای خود را به ارزش‌های پیشین داده‌اند. دیگر ارزش‌های معنوی و اخلاقی، ملاکی برای ارزشیابی نمی‌باشد، بلکه کسی که ثروت بیشتر دارد نسبت به کسی که اهل تفکر است بیشتر مورد احترام قرار می‌گیرد. «همه سعی در نمایاندن ظواهر فریبنده زندگی مادی دارند تظاهر و تفاخر به مال و ثروت تا به جایی پیش رفته است که مردم جوامع شهری به مصرف کالاهای تجملی گرایش حاصل کرده‌اند.» (همان، ۲۱۰) این تغییر در نوع نگرش در برخی خانواده باعث رشد و پیشرفت و ترقی و سازندگی زندگی فرزندان شده است و در برخی منجر به بروز مشکلاتی در بزرگسالی گردیده و شاید عامل ناهنجاری‌های رفتاری، اعم از گوشه‌گیری، فرار از خانه و گرایش به دوستان بیشتر از خانواده و روی آوردن نامناسب به تکنولوژی و هدر دادن وقت گرانبهای عمر در بهترین شرایط زندگی و عدم آشنایی با فرهنگ و تمدن اصیل و ایرانی و تمدن‌گریزی و گرایش

بیش از اندازه به مد یا ارتباط با دوستان ناباب که خود زمینه بسیاری از انحرافات را فراهم می‌کند.

بنابراین بی‌توجهی به مظاهر تمدن پیشین عامل بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی شده است. به طوری که والدین خود، در این دگرگونی‌های عظیم بی‌وقفه جهان، گیج و مبهوت شده و قبل از اینکه انتقال دهنده فرهنگ بومی و اصیل و کهن ایرانی به نسل جدید باشند. دل در گرو ظاهر فریبنده و خوش آب و رنگ عصر جدید بسته‌اند. و به گفته نلر: «سرعت تغییرات اجتماعی و فرهنگی، دانستنی‌ها و گرایش‌های والدین را سریع‌تر از آنچه متداول است، منسوخ و از دور خارج می‌کند. همه نوجوان‌های امروزی، که از هنجارهای والدین خود، آگاهی بیشتری دارند، «روز آمد» شده‌اند. زیرا این رسانه‌های گروهی همه روزه آنها را با آخرین شیوه‌های رفتارهای نوجوانی، عادات ناپایدار و طرز صحبت کردن عامیانه، تغذیه می‌کنند.» (نلر، ۱۳۷۹: ۱۲۳) و در نهایت به جای جوانی سالم، توانا، کار آمد، پیشرو و آینده‌ساز، نسلی ناهنجار، وابسته، مصرف‌کننده، ناکار آمد و آنچه دیگران می‌خواهند، خواهیم داشت. پس بیایید تا با هم بیندیشیم که: چگونه میراث فرهنگی خود را که طی قرن‌ها در فراز و نشیب‌های فراوان روزگار به ما رسیده است به فرزندانمان هدیه کنیم که با دل و جان بپذیرند و از آن پاسداری نمایند.

فهرست منابع

- ۱- اسلامی ندوشن، محمد علی، (۱۳۸۲). نامه نامور، گزیده شاهنامه، تهران: قطره. چاپ اول.
- ۲- برتلس. ی. ا، (۱۳۸۱). شاهنامه فردوسی بر اساس نسخه مسکو، تهران: بدیهه، چاپ اول.
- ۳- برنا، میشل، (۱۳۸۹). چکیده‌ای از کلیدهای پرورش رفتار و ارزش‌های اخلاقی در کودکان و نوجوانان، ترجمه فرناز فرود، تهران: صابرین.
- ۴- بهیندخت، (۱۳۷۲). پیام‌های پرورشی در شاهنامه، زنجان: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۵- رضا، فضل‌الله، (۱۳۸۴). پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی تفسیر و تحلیل شاهنامه، برگزیده اشعار، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- ۶- رنجبر، احمد، (۱۳۶۹). جاذبه‌های فکری فردوسی، تهران: امیر کبیر.
- ۷- ریاحی، غلامحسین، (۱۳۷۱). روانشناسی در خدمت اولیاء و مربیان، تهران: اشراقیه.
- ۸- زمانی، محبوبه، (۱۳۸۷). شاهنامه به نثر، تهران: اقبال، چاپ ششم.
- ۹- سرامی، قدمعلی، (۱۳۸۸). از رنگ گل تا رنج خار، شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- ۱۰- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، (۱۳۷۰). گلستان، تصحیح محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
- ۱۱- شریعتمداری، علی، (۱۳۷۶). جامعه‌تعلیم و تربیت، تهران: امیرکبیر، چاپ شانزدهم.
- ۱۲- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر، (۱۳۶۲). گزیده قابوسنامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران: امیرکبیر چاپ دوم.
- ۱۳- غزالی محمد، (۱۳۶۱). کیمیای سعادت. تصحیح حسین خدیو جم، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۴- فرجاد، محمد حسین، (۱۳۶۳). آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی انحرافات، بدر.
- ۱۵- گلشن فومنی، محمد رسول، (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران: آگاه، چاپ اول ویرایش سوم.
- ۱۶- موحد فرد، یاسر، (۱۳۹۰). مجموعه مقالات فردوسی پژوهی، تهران: خانه کتاب، چاپ اول.
- ۱۷- نلر، جرج، (۱۳۷۹). انسان‌شناسی تربیتی، ترجمه محمد رضا آهنچیان و یحیی قائدی، تهران: آبیژ.